

مسئله‌ی زن در اسلام

محمد رضا نیکفر

موضوع زن در اسلام با موضوع‌های مختلفی گره خورده است. در این نوشته "اسلام" همچون عنوانی بر مجموعه‌ای از مسئله‌های اجتماعی و فرهنگی در نظر گرفته می‌شود. تبعیض در مورد زنان جزئی است از یک نظام تبعیضی. آنگاه که این نوع تبعیض در همپیوندی‌هایش بررسی شود، مبرمیت مسئله‌ای که شاخص آن است، نمایان‌تر می‌شود. این نوشته، حاوی نکته‌هایی است یادداشت‌شده برای سخنی که رانده شد در جلسه‌ای (در دانشگاه بوخوم به تاریخ ۶ مارس ۲۰۱۱) به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن.

۱. تبعیض علیه زن جزئی از یک نظام تبعیضی است. سویه‌هایی از این نظام تبعیضی در اسلام - افزون بر خوارشماری زنان - از این قرارند: برتری مسلمان بر غیر مسلمان، برتری محمد و آل او بر دیگر مسلمانان، برتری سنت محمدی بر هر سنت دیگری در همه‌ی زمان‌ها و در همه‌ی مکان‌ها، برتری صحابه بر دیگران، برتری قبیله‌ی قریش بر دیگر قبایل، برتری زبان عربی بر دیگر زبان‌ها، برتری نقل بر عقل، برتری صاحب امر بر تحت امر، برتری ولی بر مولی (تحت ولایت)، برتری آزاد بر اسیر و برده.

جایگاه زن در نظام تبعیض بستگی به ترکیب عوامل دارد. والاترین جایگاه از آن کسانی است که قشر اجتماعی‌شان در موضع فرمانروایی باشد، و از میان آنان در طول تاریخ والاترین جایگاه طبعاً از خانواده‌ی پیغمبر است. مردان ارج ویژه‌ی خود را دارند، ولی زنانی که مقدس خوانده شده‌اند، تنها به عنوان مادر یا همسر یا دختر مردی مقدس، ارجی دینی یافته‌اند. فروترین جایگاه از آن کنیزان و اسیران غیر مسلمان است. آنان از هیچ حقی برخوردار نیستند. درست با نظر به موقعیت آنان می‌توان دریافت که اسلام، در تظاهر تاریخی خود در دوره‌ی شکل‌گیری‌اش، چه نظری نسبت به زن داشته است. زن غیر مسلمان اسیر هیچ حقی ندارد. او غنیمت جنگی است؛ فروخته می‌شود؛ بدین هیچ تشریفات دینی‌ای که از او "زوجه" بسازد، به او تجاوز می‌شود؛ زدنش و کشتنش مجازاتی در بر ندارد.

۲. گفته می‌شود که پاگیری اسلام دگرگونی‌های مهم مثبتی را در زندگی زنان از پی آورده است. در این باره اطمینانی وجود ندارد. نکته‌ای را که می‌توانیم، با مقایسه‌ی جامعه‌ی شبه جزیره عربستان پیش از اسلام با بعد از اسلام، با اطمینان بگوییم این است: جامعه‌ی عرب پیش از اسلام روادارتر از جامعه‌ی عرب پس از اسلام بوده است. روایت‌های رسمی زندگی محمد هم گواه این موضوع هستند. او توانسته به باورهای دیگری بگردد و آنها را تبلیغ کند، بی آنکه با مزاحمت‌های جدی‌ای مواجه شود. پس از او اما مجازات گرایش به باوری دیگر مرگ بوده است. پس از سلطه‌ی دین او دیگر حتا هیچ مسیحی و یهودی‌ای نتوانست در شبه جزیره‌ی عربستان زندگی کند تا چه برسد به کسانی که به اصطلاح اهل کتاب نبودند. کاهش تساهل طبعاً به زبان حضور اجتماعی زنان بوده است. پس از اسلام دیگر در خطه‌ی کنونی این دین به زنانی بر نمی‌خوریم که به عنوان آنچه خود هستند، یعنی بدون در نظر گرفتن وابستگی‌شان به مردی خاص، شخصیت بارزی داشته باشند. خدیجه و عایشه، دو زن نامدار محمد، دو تن از آخرین چهره‌های زنان قدرتمند عرب بوده‌اند.

مبلغان اسلام در عصر ما به این فخر می‌فروشند که اسلام باعث شد زنان از بی‌حقوقی مطلق درآیند و در مورد‌های اساسی مختلفی چون ارث بردن و نفقه گرفتن، موضوع احکام دینی مثبت روشنی قرار گیرند. از

این بابت نمی‌توانیم به اسلام امتیاز ویژه‌ای دهیم. اطلاعات محدودی که از جامعه‌ی عرب در دوران شکل‌گیری اسلام داریم حاکی از آن نیستند که زنان هیچ حقوقی نداشته‌اند. خود زندگی خدیجه، همسر نخست محمد، شاهدی بر بهره‌مندی زنان از یک پایگاه حقوقی در عرصه‌ی مالکیت است. بسط اسلام در سرزمین‌های غیر عربی، موقعیت زنان را فروکاسته است.

برای دادن امتیازی ویژه به اسلام در بحث بر سر مسئله‌ی زن، مبلغان اسلام در عصر ما مدام تکرار می‌کنند که رواج دین محمدی باعث شد اعراب از زنده‌به‌گور کردن دختران دست بردارند. سندهای تاریخی بر این موضوع گواهی نمی‌دهند که کشتن نوزادان دختر، عملی رایج بوده باشد. تحلیل منطقی هم ما را به این نتیجه می‌رساند که جامعه در کلیت آن به رسمی نمی‌گردد که با بازتولید خود منافات داشته باشد. این جنایت شاید در میان برخی خانواده‌های اشرافی رایج بوده، اما نمی‌توانسته است بنابر منطق زندگی و نیاز به بازتولید آن، در میان مردم عادی رواج و رسمیت یابد.

ما از آنچه نیز در مورد موضوع زنده به گور کردن نوزادان دختر در جامعه‌ی عرب، در آستانه‌ی اسلامی شدن آن نقل می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که با جامعه‌ای مواجه بوده‌ایم که در آن مردان ثروتمندش، که زنان متعددی داشته‌اند، دچار این کمپلکس بوده‌اند: می‌خواستند زن ندهند، اما زن بستانند. اطفای شهوت این مرد، ننگ آن مرد دیگر تعبیر می‌شده است. شهوت جنسی در این جامعه موضوع رابطه‌ای است که یک سوی آن مردانگی است که نشان قدرت و برتری است، و سوی دیگر زنانگی است که فروافتادگی و ننگ شاخص‌های آن‌اند. در این جامعه مرد نام‌آور است، زن ننگ‌آور.

فرهنگی که اسلامی خوانده می‌شود، به این دلیل که دین محمدی آموزگار آن بوده است، همچنان زیر تأثیر این کمپلکس است. اسلام نه تنها این کمپلکس را علاج نکرده، بلکه آن را کنسرو کرده و تا روزگار ما رسانده است.

۳. گفتیم که اسلام با مجموعه‌ای از تبعیض‌ها مشخص می‌شود. تا زمانی که جامعه‌های اسلامی نظم سنتی خود را داشتند، این تبعیض‌ها از دید کسانی که در آن جامعه‌ها می‌زیستند، ناپه‌نجان نمی‌نمودند. ساختارهای کهن که به هم ریخت، آن نظام تبعیضی ویژه‌ی اسلام نیز، هم در سطح ایده و هم در سطح واقعیت اجتماعی، بحران زده شد. در سطح ایده کوشش‌های فراوانی شد برای توجیه آن تبعیض‌ها و بازتفسیر موجه‌ساز آنها یا معطوف به فاصله‌گیری محترمانه از آنها. برخی تبعیض‌ها فراموش شدند. مثلاً در رابطه‌گیری با اجانب غیرمسلمان، احکام مربوط به نجاست آنان و کراهت ارتباط با آنان مصلحت‌گراانه در عمل تعدیل شدند. آنچه در اسلام جزمی تعدیلی کیفی نیافت، احکام جزمی تبعیض‌آور در مورد زنان بود. هر چه پیش آمده‌ایم، مشخص‌تر شده که مسئله‌ی زن جایگاهی کانونی در کمپلکس اسلام دارد.

۴. مسئله‌ی زن به معنای اختصاص جایگاه اجتماعی بهتر به زن و آلوده پنداشتن زنانگی و نمادهای زنانه به گناه و ننگ است. این مسئله را در خطه‌ی فرهنگی ما اسلام ایجاد نکرده است. اسلام باورهای رایج روزگار پیدایش خود را برگرفته و احکام خود را بر پایه‌ی آنها بنیان گذاشته است. در تاریخ‌نویسی رسمی اسلامی نیز هیچ شاهد قابل اعتنایی در این باره نمی‌یابیم که معاصران محمد در دعوت دینی او ابتکار تازه‌ی تحول‌برانگیزی در رابطه با وضعیت زنان دیده باشند. دستوره‌ای او در مورد حجاب، حقی که برای خود در تصاحب زنان قایل شده و نیز امتیازهایی که به مجاهدانش برای تصاحب زنان اسیر داده است، همه طبیعی پنداشته شده و به سادگی از طرف جامعه‌ی مردان عرب گرویده به محمد پذیرفته شده‌اند. مخالفان نیز در این

رابطه زبان به انتقاد از او نگشودند. او را شاعر، ساحر و برهم‌زننده‌ی سنت سلف در پرستش‌گری خواندند، اما هیچگاه نگفتند او می‌خواهد در رابطه با جایگاه اجتماعی زن و تلقی از زنانگی سنت‌شکنی کند. خلاصه اینک که پذیرشی که جامعه‌ی مردان عرب نسبت به احکام اسلام درباره‌ی زنان داشته حاکی از آن است که دین تازه در این حوزه گسستی از سنت تلقی نشده است.

رابطه‌ی اسلام با فرهنگ همچون دین‌های بزرگ دیگر، در قبال باورها و رسوم عمومی، هم شاگردی کردن بوده است، هم ایفای نقش آموزگاری. به عنوان شاگرد، خود، ساخته‌ی فرهنگ است و به‌عنوان آموزگار، خود، فرهنگ‌ساز است. به عنوان شاگرد، برگرفته و به عنوان آموزگار، بر نهاده است.

اسلام تاریخی، دین احکام است. احکام دینی استخوان‌بندی سنت در جامعه‌های کهن را در حوزه‌ی اعتقادات و روابط اجتماعی تشکیل می‌دهند. ثبوت نسبی این احکام که در دوره‌ی حدوداً چهارصدساله‌ی پیدایش و استوار گشتن اسلام در مکاتب فقهی تقریر و انتظام یافتند، به جامعه نظم‌ایستایی داد. اسلام، ایدئولوژی مسلط و منبع صدور حکم و مبنای قضاوت بود. این نکته مهم است که در میان بحث‌ها و مشاجره‌هایی که میان ملل و نحل اسلامی در گرفت، موضوع زن هیچگاه اهمیتی نداشته است. شاید تنها استثنا، بحث میان شیعه و سنی بر سر "متعه" (صیغه) باشد.

پیش نیامد که پیش از عصر جدید یک موج انتقادی درون‌دینی شکل گیرد که مضمون آن دست گذاشتن بر انحرافی از سنت محمدی در نگاه به زنان در خوانش‌های عمده از کتاب و حدیث باشد. در مجموع این توافق وجود داشته که وضعیت زنان متناسب با سنت محمدی است و این تناسب بیشتر می‌شود اگر در مورد زنان سخت‌گیری‌های بیشتری برای در پرده نگه داشتن آنان و مجبور کردن‌شان به تبعیت از مردان صورت گیرد. پیش آمده است که عالمان دینی موضعی انتقادی در برابر شاهی و سرکرده‌ای داشته باشند، ولی هیچگاه انتقادشان متوجه وضعیت زنان به دلیل خوار و زار کردن‌شان نبوده است. هرگاه در انتقادهايشان احياناً به زنان هم اشاره‌ای کرده‌اند، گله از سست شدن اخلاق دینی است که رکنی از آن خوارداشتن زنان و نمادهای زنانه است.

در مجموع می‌توانیم بگوییم که اسلام سنتی، یعنی اسلامی که بر بنیاد سنت محمدی شکل گرفته و حضور مسلط مداوم بی‌بحرانی را تا آغاز عصر جدید داشته، همه‌ی استعدادهای خود را در برداشت از زن و زنانگی بروز داده است. هیچ دلیلی نداریم که اسلام تاریخی را متهم کنیم که تاریخش سوءتفاهم بوده و از جمله برداشت‌های غلطی از کتاب و حدیث در مورد زنان داشته است. اسلام همان تاریخ اسلام است و حقوق زن در اسلام سنتی، همان حقوق متحقق‌شده‌ی زنان در طول تاریخ این دین است.

۵. مقال اسلامی در متن‌های پایه‌ای آن ترکیبی از گفتار سلحشوران و تاجران در جامعه‌ای قبیله‌ای است. دین‌های جامعه‌های کشاورزی یا برآمده در جامعه‌های شهری، نگرش نرمتری به زن دارند. خود فقه اسلامی در شهر ایجاد شده است. بخشی از احکام آن در مورد زنان جنگجویانه است، آن جایی که از زن به عنوان غنیمت جنگی و برده سخن می‌رود. زمینه‌ی عمومی بحث در مورد زنان با تعصب قبیله‌ای همراه است. اخلاق قبیله، تعصب و غیرت است. تعصب، عاطفه شدید به خودی‌ها و غیرت، نفرت شدید به غیر خودی‌هاست. زن از موضوع‌های اصلی منش غیرت است. او نباید با غیر ارتباط داشته باشد. دایره‌ی غیر در مورد زن، بسیار محدودتر از دایره‌ی غیر در مورد مرد است. مردی که زن، خواهر و مادر خود را در محدوده‌ی مقرر محصور نکند، بی‌غیرت است، یعنی گمان می‌رود که از تعصب و غیرت قبیله‌ای هم بی‌بهره باشد. یکی از نمادهای غیرت، حجاب است. حجاب، شکلی از دیوارهای اندرونی است. زن آن دیوار را با خود حمل می‌کند، اگر لازم

شود از خانه پا را بیرون بگذارد. مطلوب دین آن است که زن همواره در خانه بماند. چنین تصویری از مطلوب، در جامعه‌ی کشاورزی پدید نمی‌آید. پس پرسیدنی است که فقه چه مدل اجتماعی را مبنای صدور احکام خود قرار می‌دهد.

جامعه‌ای که فقه بدان نظر دارد، از حالت جنگی، یعنی موقعیت جهاد که به درآید، شهر قرون وسطایی می‌شود. توجه اصلی فقه در شهر به طبقه‌ی تاجران است. موقعیت تاجر موقعیت یک تیپ ایده‌آل مسلمان است: مکتبی دارد، خمس و زکاتش را می‌پردازد و از این نظر روزی‌رسان علماست، می‌تواند اندرونی و بیرونی خود را جدا کند و زنان خانه‌ی خود را در اندرونی محصور کند. همپیوسته به ایدئولوژی "مکاسب"، یک فانتزی و اخلاق جنسی است. زن تاجر نیازی به کار کردن ندارد. دو وظیفه‌ی اصلی او در مقام زوجه برآوردن نیاز جنسی مرد و زاییدن است. در ایدئولوژی "مکاسب"، کاسب کارانه اجرتی برای او تعیین شده است. این تعیین اجرت، باعث داعیه‌های اسلام در مورد رعایت عدالت در مورد زنان شده است.

مرد تاجر، در محدوده‌ی شرعی امکان فراوانی برای کامروایی دارد. فانتزی سکسی اسلامی، اساساً فانتزی مرد تاجر است. او زنان متعدد دارد و کامروایی‌هایش هم کاسب کارانه است. برای کامروایی‌های شرعی او طبق ایدئولوژی "مکاسب" پاداش‌هایی در نظر گرفته شده است. او در آن جهان پاداش‌های خود را می‌گیرد: حور و غلمان در انتظار او هستند.

یک مبنای اخلاق و فانتزی جنسی مرد شاخص اسلامی این است که قادر است زنی را که می‌خواهد، به حرمسرای خود بیفزاید. در اندرونی همه چیز حلال است و هر مکروهی را هم می‌توان با دادن کفاره جبران کرد تا طبق ایدئولوژی "مکاسب" چیزی از امتیازات اخروی کاسته نشود. حریم حرمسرا مرز میان حلال و حرام است.

در عصر جدید حفظ حریم مشکل می‌شود. مطلوب تاجر مسلمان ای بسا زنی می‌شود که او را نمی‌تواند به حرمسرای خود بیفزاید، چون آن زن به او اعتنا نمی‌کند و اگر هم تصرف‌شدنی باشد، دیگر در حرمسرا مهارشدنی نیست. عصر جدید، با آشفتگی فانتزی جنسی مرد تیپیک مسلمان همراه است. زن مطلوب، زنی که او در فیلم می‌بیندش، به او تن نمی‌دهد. او از پس چنین زنی بر نمی‌آید و از پس زن برنیامدن بزرگترین ننگ برای مرد تیپیک مسلمان است. او به آنچه مطلوب است، نفرت می‌ورزد؛ می‌خواهد او را از میان بردارد؛ می‌خواهد او نباشد. مرد ایده‌آل مسلمان دچار سادیسم است.

شهر اسلامی برای زنان شهر ناامنی است. در هیچ جایی در جهان همچون قاهره و تهران به زنان تعرض زبانی و چشمی و دستی نمی‌کنند. زن همواره باید در موضع دفاعی باشد. پدیده‌ی حجاب و سادیسم مردانه را باید با هم دید. هستند زنانی که حجاب را بر بی‌حجایی ترجیح می‌دهند، چون در حجاب یک سپر دفاعی می‌بینند. حل نهایی مسئله‌ی حجاب در گرو درمان سادیسم مردانه است. جامعه‌ی مردان به یک اصلاح اساسی فرهنگی نیاز دارد.

۶. عصر جدید، انقلابی در فانتزی جنسی انسان‌ها پدید می‌آورد. تحول در این عرصه نیز با پریشانی همراه است، بویژه در جامعه‌های اسلامی. کتاب‌های فقهی و کتاب‌هایی که در مورد اخلاق اسلامی نوشته شده‌اند (نمونه‌ی مشهوری از آنها "حلیة المتقین" علامه محمدباقر مجلسی است)، منبع دست‌اولی برای شناختن فانتزی جنسی مرد تیپیک مسلمان است. مکان این فانتزی خلوت اندرونی است و موضوع آن زانی است که مشخصه‌ی بارزشان این است که تمکین می‌کنند. عصر جدید این فانتزی را پریشان می‌کند. مناظر بیرونی در

چشم مرد مسلمان شهوانی تر از مناظر درونی می‌شوند و زن سرکش می‌شود و از تمکین سرباز می‌زند، از جمله در خلوت خود او.

انقلاب اسلامی، خیزشی برای احیای زمینه‌ی تحققِ فانتزیِ جنسیِ سنتیِ اسلامی بود. جانمایه‌ی نقد تیپیک اسلامی بر "فساد" و "جاهلیت" دوران مدرن، عذابی است که مرد تیپیک مسلمان به خاطر پریشان شدن آن فانتزی می‌کشد. او احساس ناتوانی می‌کند و سرخودگی‌اش را با سادیسم در رفتار و منشی فاشیستی در حرکات سیاسی نشان می‌دهد.

بخش بزرگی از مردان ایرانی، در نظام اسلامی نجات فانتزی جنسی خود را دیدند. آنان ممکن بود با بسیاری از کارکردهای رژیم اسلامی موافق نباشند، اما سیاست سکسیستی آن را می‌پذیرفتند. رژیم نمی‌توانست این سیاست را پیش برد، اگر بخش بزرگی از مردان به همدستی با آن نمی‌گرویدند. مشکل پریشانیِ مرد ایرانی با احیای فانتزی جنسی گذشته و تلاش برای ایجاد زمینه‌های تحقق آن حل نشد. توپولوژی شهوت (مکان ارضا) سیاق سنتی خود را نیافت و زنان تمکین نکردند. انقلاب اسلامی شکست خورد. شهوت‌رانی اسلامی نتوانست بدیل اروتیسم مدرن شود و جامعه را ارضا کند. تأثیر آن، پریشانی بیشتر بود. این پریشانی منشأ خشونت‌های مهلکی است.

۷. سادیسم مردانه در جامعه‌های اسلامی بیماری تازه‌ای نیست. عیان‌شدگی آن به خاطر بحرانی شدن نظمی است که آن سادیسم در آن طبیعی می‌نمود. بحرانی شدن آن نظم باعث برجسته شدن مسئله‌ی زن در اسلام به عنوان همتفاوته‌ای (کمپلکسی) از مسائل شده است. موضوع زن، افزون بر این که جایگاه و وزن ویژه‌ی خود را دارد، به مسئله‌ی آزادی سیاسی و تعیین تکلیف با قدرت سیاسی گره خورده است.

ساختار کنونی قدرت در ایران بر پایه‌ی تبعیض است: تبعیض به نفع فقیهان و واعظان و دیگر عمال دینی، تبعیض میان خودی و غیرخودی حکومتی، تبعیض میان مسلمان و نامسلمان، شیعه و سنی، دیندار و بی‌دین، و تبعیض میان مرد و زن. این تبعیض‌ها با مجموعه‌ای از تبعیض‌های اجتماعی دیگر، که از پیش وجود داشته‌اند یا در دوره‌ی اخیر پا گرفته‌اند، ترکیب شده‌اند.

شرط رفع تبعیض، شرط گام‌برداری به سوی آزادی و عدالت، جدایی دین و دولت است. موضوع زن موضوع کانونی سکولاریزاسیون در ایران و دیگر کشورهای اسلامی است. ممکن است با تحولی سیاسی منصب‌های حکومتی از فقیهان گرفته شود، اما تنها آنجا می‌توان با قطعیت گفت که دین، از دخالت در دولت دست برداشته که امکان لغو همه‌ی قانون‌هایی که در مورد زنان تبعیض‌آور بوده‌اند فراهم شود و در مقابل این امکان پدید آید که زنان از حقوق برابر با مردان بهره‌مند گردند.

۸. در میان طیف دینی نیز بسیار کسان هستند که با اعمال تبعیض در مورد زنان، در این یا عرصه مخالفانند، به رفتاری که با توجیه دینی در طول تاریخ با زنان شده است، انتقاد می‌کنند و صمیمانه در صدد تفسیری از دین هستند که آن را برای پذیرش آزادی و برابری، دست کم در جوهی از آنها، آماده کند. خود این اصلاح‌طلبان از طرف نظام دینی حاکم زیر فشار قرار دارند. شرط این که آنان متن‌های دینی را آزادانه تفسیر کنند و بتوانند تفسیرهای اصلاح‌طلبانه‌ی خود را به جامعه عرضه کنند، این شده است که بساط سانسور و سرکوب دینی برچیده شود، یعنی دین از عرصه‌ی قدرت دولتی بیرون گذاشته شود. بر این قرار شاخص باور به ضرورت دین‌پیرایی نیز باور به ضرورت سکولار شدن نظام سیاسی است.

خلاف اصول آزادمندی است که از کسی این آزادی گرفته شود که هم مؤمن باشد و هم آزادی‌خواه. این که او چگونه جهان را برای خود تفسیر می‌کند، مسئله‌ی خود او است و یک باور یقینی به این که او تناقض دارد، نایستی منجر به آن شود که حق او در این که هر گونه که می‌خواهد بیندیشد، برشناخته نشود. بحث حقیقت یک چیز است و بحث همزیستی صلح‌آمیز و همبستگی برای دموکراسی یک چیز دیگر.

جامعه‌ی ایران در سه دهه‌ی اخیر بسیار دگرگون شده است. در میان طیف مذهبی جامعه نیز نسلی سربرآورده که بسیاری از وجوه فرهنگ پدرسالاری را نمی‌پذیرد، در عین حال که هنوز اکثر بخش‌های آن پایبندی عمیقی به مذهب دارد. در میان این نسل، رفتار دو جنس در چارچوب الگوی ولایت و تمکین نیست. هم زنان و هم مردان تحول یافته‌اند. برای پذیرش برابرحقوقی، زمینه‌های عینی و ذهنی مناسبی پدید آمده است.

۹. سکولاریزاسیون سیاسی، نقطه‌ی عطفی در حل مسئله زن است، اما مشکل تنها با این تحول حل نمی‌شود. سادیسمی که بدان اشاره شد، با تحول سیاسی از میان نمی‌رود و نیز محافظه‌کاری عمیقی که در فرهنگ ایرانی وجود دارد - و آن را در میان مهاجران ایرانی در غرب هم، که زیر فشار استبداد نیستند، می‌توان مشاهده کرد - به یکباره رنگ نمی‌بازد.

به لحاظ اجتماعی، پدرسالاری یک نظام تأمینی است. نظام تأمینی دیگری باید ایجاد شود که در آن پدر و شوهر و پسر ستون‌های اصلی تأمین اجتماعی برای زن نباشند. از این نظر، حل مسئله‌ی زن در گرو حل مسئله‌ی تأمین اجتماعی، یعنی حل مسئله‌ی نان، شغل و مسکن است. پیشرفت و عدالت، بنیادهای حل مسئله‌ی تبعیض جنسیتی هستند.